روایت شرلوک‌هلمزی نظریه اجتماعی

نگاهی به رمان «دورکیم مرده است!» آرتور آسابرگر

پیام حیدر قزوینی

دیوید لاج بخشی از کتاب «هنر داستان‌نویسی»اش را به «رمان ایده‌ها» اختصاص داده و این نوع از رمان‌ها را آثاری دانسته که «کشش روایت» در آنها سبک‌تر است. کاراکترهای این نوع رمان نه به صورت عادی بلکه با سبک و سیاقی فلسفی حرف می‌زنند و سوال‌های فلسفی رد و بدل می‌کنند و بعد در درنگ‌هایی کوتاه به کارهای روزمره‌شان می‌پردازند. به اعتقاد او اگرچه هر رمان قابل اعتنایی دربرگیرنده ایده‌هایی است و ضمنا برانگیزاننده ایده‌هایی هم هست، اما «رمان ایده‌ها» رمانی است که اندیشه‌ها نقش اصلی را در آن برعهده دارند. به عبارتی در این آثار ایده‌ها سرچشمه انرژی داستان به حساب می‌آیند و پدیدآورنده و شکل‌دهنده و نگهدارنده سیر روایت‌اند. دیوید لاج نام دیگر این دسته از آثار را «رمان تِزدار» عنوان می‌کندکه هم شامل رمانی می‌شود که تز مشخصی دارد و هم رمانی که به شکلی کلی‌تر جنبه نظریه‌پردازی و جدلی دارد. در میان آثار داستایفسکی، توماس مان، روبرت موزیل، ژان پل سارتر و به طور کلی آثاری که در پیوند با جریان‌های اندیشه در دوران مدرن نوشته شده‌اند، می‌توان نمونه‌هایی از طرح ایده یا جدال ایده‌ها را در رمان دید. لاج همچنین می‌گوید که بسیاری از رمان‌های ایده‌ها، مثل «اخبار ناکجا» ویلیام موریس، «دنیای قشنگ نو» الدوس هاکسلی، «۱۹۸۴» جورج اورول و «پرتقال کوکی» انتنی برجس در آینده روی می‌دهند و از این رو رمان‌نویس می‌تواند با صراحت بحث اخلاقی خود را مطرح کند.

اما جدا از دسته‌بندی دیوید لاج و نیز این ایده باختین که فرم رمان بر اساس حضور صداهای مختلف از طبقات مختلف جامعه شکل گرفته است؛ در میان ادبیات داستانی رمان‌هایی را هم می‌توان یافت که از همان اول برای حضور یا تقابل ایدئولوژی‌های مختلف نوشته شده‌اند. رمان‌هایی که در آنها کل روایت بهانه یا وسیله‌ای است برای به صحنه آوردن و کنار هم قرار دادن کاراکترهایی که هریک نماینده ایدئولوژی مشخصی‌اند. به‌عبارتی در این آثار نویسنده در فرآیندی آگاهانه داستانی می‌نویسد تا در آن مهم‌ترین جنبه‌های چند ایدئولوژی در کنار یا روبه‌روی هم نمایش داده شوند. رمان پلیسی ژانر مناسبی برای به صحنه آوردن اندیشه‌ها و ایده‌هاست و به‌عنوان فرمی خالی امکانی مناسب برای خلق داستانی درباره اندیشه‌هاست. «قتل در کمیته مرکزی» مانوئل مونتالبان نمونه‌ای قابل اعتنا از رمان‌های پلیسی است که در آنها تقابل ایدئولوژی‌ها روایت شده‌اند. اما نمونه‌ای دیگر و البته متفاوت از رمان‌های پلیسی که بر بستر تقابل ایدئولوژی‌ها نوشته شده است، داستانی است از آرتور آسابرگر با نام «دورکیم مرده است! ». عنوان رمان به روشنی بازگوکننده داستانی است که قرار است روایت شود. امیل دورکیم از مهم‌ترین چهره‌های جامعه‌شناسی معاصر است و جسد هم نماد اصلی و مهم ژانر ادبیات پلیسی است و به این ترتیب عنوان رمان در قالب جمله‌ای خبری پیوند جامعه‌شناسی و رمان پلیسی را حکایت می‌کند. عنوان فرعی رمان هم از زاویه‌ای دیگر و به واسطه نام یکی از مشهورترین کاراکترهای ادبیات پلیسی، به طور واضح‌تری این پیوند را نشان می‌دهد: «شرلوک هلمز وارد نظریه اجتماعی می‌شود». به این ترتیب عنوان رمان در همان ابتدا حضور جسد را برای خواننده تداعی می‌کند و البته جسد یکی از نمادهای جامعه‌شناسی. البته این کتاب نه داستانی درباره امیل دورکیم که داستانی درباره نظریه جامعه‌شناسی معاصر است و نام دورکیم از این بابت در عنوان کتاب آمده که در عنوان انگلیسی آن همگونی آوایی وجود داشته است: «Durkeim Is Dead». آسابرگر در این رمان از ژانر ادبیات پلیسی برای به صحنه آوردن مهم‌ترین نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر استفاده کرده است. ادبیات پلیسی امکانی است برای خلق جنایت و ترس و اضطراب و حالا در این رمان برخی از مهم‌ترین چهره‌های قرن بیستم در مقابل چنین مضامینی قرار گرفته‌اند. اگرچه رمان آسابرگر به لحاظ ارزش ادبی با آثار درخشان فاصله دارد، اما در اینجا روایت داستانی بهانه‌ای است برای خلق صحنه‌ای که در آن اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف حضور یابند. البته در این داستان ما نه با آدم‌هایی به‌عنوان نماینده یا صدای یک تفکر خاص، که با منادیان اندیشه‌ها و ایده‌ها روبه‌رو هستیم. آسابرگر به واسطه نوشتن داستانی پلیسی، هفت چهره مهم اوایل قرن بیستم را به صحنه آورده است: امیل دورکیم، ماکس وبر، گئورگ زیمل، ولادیمیر لنین، زیگموند فروید که همگی شناخته‌شده‌اند و همچنین دو چهره کمتر شناخته شده یعنی «بئاتریس وب» و «دبلیو.ای. بی. دوبوآ». بئاتریس وب از نخستین فعالان اجتماعی فمینیستی بوده و دوبوآ نیز از تاثیرگذارترین متفکران سیاه‌پوست قرن بیستم به شمار می‌رود. به این ترتیب بخشی از مهم‌ترین چهره‌های جامعه‌شناسی و جنبش‌های اجتماعی قرن بیستم در این داستان گردهم آمده‌اند. البته لنین و فروید جامعه شناس نبوده‌اند و به طور مستقیم جایی در نظریه جامعه‌شناسی معاصر ندارند. با این حال فروید بر کار بسیاری از جامعه‌شناسان تاثیر داشته و هنوز هم در جامعه‌شناسی حایز اهمیت است. اما جای مارکس در داستان خالی است چرا که او پیش از سال ۱۹۱۰ که زمان روایت داستان است مرده و به جایش لنین در داستان حضور دارد. حضور مارکس در بسیاری از شاخه‌ها و سرچشمه‌های جامعه‌شناسی به گونه‌ای مثبت یا منفی دیده می‌شود. در نظریه جامعه‌شناسی این مساله مطرح است که نظریه وبر طی یک «بحث طولانی و شدید با روح مارکس» تحول یافت. به جز این، حضور مارکس در جامعه‌شناسی معاصر به صورت انواع نظریه‌های جامعه‌شناختی نومارکسیستی هم مطرح است. با این حال در این داستان لنین ایده مارکسیسم را نمایندگی می‌کند.

داستان این رمان در مقایسه با بسیاری از پلیسی‌های دیگر داستان ساده‌ای است: قرار است مراسمی با نام «کنفرانس نوید پیشرفت اجتماعی» در لندن برگزار شود و مهم‌ترین چهره‌های جامعه‌شناسی و سیاسی در این کنفرانس سخنرانی خواهند کرد. آسابرگر از بیماری روحی ماکس وبر که بعد از مرگ پدرش گریبانگیرش شده استفاده کرده و گره ماجرا هم از همین جا شروع می‌شود. پیش از شروع رسمی کنفرانس درگیری‌ای مبان وبر و دورکیم شکل می‌گیرد و کار به برخورد فیزیکی می‌کشد. در صحنه درگیری الماس یکی از زنان حاضر در جمع گم می‌شود و بعد هم دورکیم گم می‌شود. در اینجاست که شرلوک هلمز و واتسن وارد ماجرا می‌شوند تا گره کار را باز کنند. راوی رمان آسابرگر هم مثل سایر داستان‌های شرلوک هلمزی، واتسن است و البته مثل همیشه روایت او تیزهوشی شرلوک هلمز را برجسته‌تر نشان می‌دهد. در داستان شخصیت‌پردازی و فضاسازی قابل توجهی وجود ندارد و البته این نقص عمده‌ای هم برای داستان به شمار نمی‌رود چرا که اهمیت رمان بیش از آنکه در جنبه روایی‌اش باشد در حضور ایدئولوژی‌های مختلف در طول داستان است. هدف اصلی آسابرگر هم نه خلق اثری ادبی با جنبه‌های والای روایی، که خوشایندکردن نظریه اجتماعی در دوران معاصر بوده است.

اما در رمان صحنه مواجهه و تقابل ایدئولوژی‌های قرن بیستمی، نه سالن کنفرانس سخنرانی که اتاق بازجویی شرلوک هلمز است. درگیری وبر و دورکیم و ماجراهای بعد از آن، پای تمام شرکت‌کنندگان در کنفرانس را به بازجویی‌های هلمز باز می‌کند و آنها باید درباره اتفاقاتی که افتاده توضیح دهند. اما توضیحات آنها بیش از آنکه حول‌وحوش موضوع داستان بچرخد، درباره تفکرات و ایده‌های خود آنهاست و روایت داستان در حاشیه ایده‌های آنها قرار گرفته است. پیش از شروع هر فصل رمان، قطعه‌ای از ایده‌ها و اندیشه‌های چهره‌های حاضر در داستان آمده و در خود داستان هم جابه‌جا از کتاب‌های آنها عینا نقل شده است. موضوعاتی مثل خودکشی، بوروکراسی، ارتباط میان دین و سرمایه‌داری، انواع گوناگون اقتدار، ناخودآگاه، عقده ادیپ، نظریه فمینیستی، مسایل مربوط به نژاد و... از موضوعاتی است که در طول داستان و در بازجویی‌های شرلوک هلمز از حاضران در کنفرانس مطرح می‌شود.

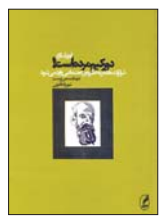

دورکیم مرده است!
آرتور آسابرگر
مترجمان: شهناز مسمی‌پرست و شهرزاد قانونی
نشر: آگه
۹۰۰۰ تومان

هزارتوهای پیچ‌درپیچ رویا

نگاهی به ۲ کتاب «در ستایش تاریکی» و «سه‌روایت از یهودا» خورخه‌لوییس‌بورخس

پارسا ریاحی

خورخه لوییس بورخس، نویسنده و شاعر آرژانتینی، از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های ادبیات آمریکای لاتین است که پیش از این آثاری از او در ایران ترجمه و منتشر شده بود. آثاری مثل «ویرانه‌های مدور»، «الف و چندداستان دیگر»، «کتاب موجودات خیالی»، «اطلس»، «کتابخانه بابل» و... . به تازگی نیز دو کتاب از بورخس با نام‌های «در ستایش تاریکی» و «سه روایت از یهودا» با ترجمه مانی صالحی علامه و توسط نشر کتاب پارسه منتشر شده‌اند. کتاب‌هایی از مجموعه «هزارتوی بورخس» که داستان‌ها و نوشته‌هایی را دربرمی‌گیرند که خواننده را وارد هزارتویی معنایی و تصویری می‌کند. در نوشته‌ها و داستان‌های این دو کتاب، به مانند دیگر آثار بورخس، تلفیق مضامینی چون افسانه‌ها و اساطیر، حیوان‌ها و موجودات خیالی، رویاها، ادیان، کتاب‌ها و کتابخانه‌ها و اشیا دیده می‌شود. افسانه‌ها و موجودات خیالی موضوعی است که بورخس همواره به آنها پرداخته است. او در یکی از آثارش به نام «کتاب موجودات خیالی» که به فارسی هم ترجمه شده، موجودات خیالی و هیولاهایی را که در زندگی انسان‌های کهن وجود داشته‌اند، در شکلی مدرن واقعیت بخشیده است. به‌گونه‌ای که خواننده می‌تواند با اعتماد به روایت بورخس، جهان عجیب‌وغریب موجودات خیالی را بپذیرد.

اما کتاب «در ستایش تاریکی»، سه بخش را دربرمی‌گیرد: «کتاب اول: در ستایش تاریکی»، «کتاب دوم: کتاب سازنده» و «کتاب سوم: حافظه شکسپیر ۱۹۸۳». هر بخش شامل قطعاتی کوتاه است که در آن قالب‌های شعر و نثر درهم تنیده‌اند. بورخس در بخشی از مقدمه در ستایش تاریکی نوشته: «من زیبایی‌شناسی‌ای ندارم. زمان شگردهایی چند به من آموخته: خودداری از کاربرد الفاظ مترادف که مشکل القای تفاوت‌های تخیلی از آن سرچشمه می‌گیرد، خودداری از اسپانیاگرایی، آرژانتین‌گرایی، کهن‌گرایی (آرکاییزم) و تجدد با به‌کارگیری واژه‌های نو؛ استفاده از لغات روزمره به‌جای لغات تکان‌دهنده و واردکردن جزییات تفصیلی در داستان‌هایم که اکنون مورد تقاضای خوانندگان است؛ ابداع و افزودن اندکی امور مجهول و نامسلم در داستان، چون با اینکه واقعیت دقیق است، حافظه دقیق نیست؛ روایت وقایع به‌گونه‌ای که انگار آنها را کاملا درک نکرده‌ام؛ به‌خاطر داشتن اینکه رعایت سنت، قراردادها و قانون‌ها الزامی نیست و گذشت زمان مطمئنا آنها را ملغی می‌سازد، اما چنین شگردها (یا عاداتی)، مطمئنا زیبایی‌شناسی نیست. به‌هرحال به آن قواعد و روش‌هایی که مردم زیبایی‌شناسی می‌نامند، اعتقادی ندارم. طبق قاعده کلی، آنها چیزی بیش از امور مجرد بی‌فایده نیستند؛ زیبایی‌شناسی از نویسنده به نویسنده و از متن به متن فرق می‌کند و هرگز نمی‌تواند بیش از انگیزه‌ای فرعی یا ابزار باشد.» بورخس همچنین می‌گوید که در این نوشته‌ها، به آینه‌ها، هزارتوها و شمشیرهایی که خواننده هوادار او آماده پذیرششان است، دو موضوع جدید هم اضافه شده‌اند: سالخوردگی و اخلاقیات. بورخس همچنین در بخشی دیگر از مقدمه‌اش می‌نویسد: «یک کتاب به خودی خود یک لحظه زیباشناختی نیست، بلکه شیئی مادی در میان اشیای متعدد است. لحظه زیبایی‌شناختی فقط وقتی که کتاب نوشته یا خوانده می‌شود، اتفاق می‌افتد. آدم خیلی وقت‌ها می‌شنود که شعر آزاد صرفا حقه و ترفندی در حروف‌چینی است؛ من فکر می‌کنم اشتباهی در این عبارت هست. گذشته از ضرباهنگ یک بیت شعر و طرز حروفچینی شعر، به خواننده القا می‌کند که آنچه می‌خواند حاوی احساس شاعرانه است، نه اطلاعات و امور عقلانی که خاص نثر است.» در ادامه قسمتی از «پایان او و آغاز» را از این کتاب می‌خوانیم: «احتضار پایان گرفته، اکنون او تنها افتاده -تنها و درهم شکسته و مطرود- و آن‌گاه به خواب فرو رفته است. وقتی بیدار شد، عادات و رفتارهای عادی روزمره‌اش و مکان‌های زندگی هرروزه‌اش در انتظارش بود. به خود گفت نباید زیاد به شب قبل فکر کند و خوشحال از این تصمیم، بدون عجله، برای رفتن به سرکار لباس پوشید. در دفتر کارش وظایفش را به نحو مطلوب و قابل قبولی انجام داد، هرچند با احساس ناراحتی ناشی از خستگی از تکرار چیزهایی که قبلا انجام داده بود، به‌نظر می‌رسید متوجه است که دیگران چشم از او برمی‌گردانند؛ شاید آنها اکنون می‌دانستند که او مرده است. آن شب کابوس‌هایش آغاز شد. کوچک‌ترین خاطره‌ای از آنها در ذهنش نمی‌ماند، به‌جز وحشت از اینکه آنها بازگردند. با گذشت زمان آن وحشت بر او غالب آمد. آن وحشت بین او و صفحه‌ای که قرار بود بنویسد و کتاب‌هایی که سعی می‌کرد بخواند قرار گرفت. حروف مثل مورچه‌ها روی صفحه می‌خزیدند؛ چهره‌ها، چهره‌های آشنا، به‌تدریج تیره و محو شدند؛ اشیاء و آدم‌ها اندک‌اندک او را تنها رها کردند. ذهن او در شوریدگی‌ای سخت، آن شکل‌های متغیر را غنیمت شمرد و به همان‌ها چسبید. هرقدر هم عجیب به‌نظر برسد، او هرگز مظنون نشد و به واقعیتی که به‌طور ناگهانی بر او هجوم آورد، شک نکرد. متوجه شد که قادر به یادآوری شکل‌ها، صداها و رنگ‌های رویاهایش نیست؛ هیچ شکلی، رنگی یا صدایی در کار نبود و نیز آن رویاها، رویا نبود؛ آنها حقیقت او بودند؛ حقیقتی ماورای سکوت و دیدار و بنابراین ماورای خاطره.»

اما کتاب «سه روایت از یهودا»، شامل چند داستان تخیلی از بورخس با نام‌های «فونس، حافظه‌اش»، «داغ زخم شمشیر»، «مضمون خائن و قهرمان»، «مرگ و قطب‌نما»، «معجزه پنهانی»، «سه روایت از یهودا»، «پایان»، «آیین ققنوس» و «جنوب» است. بورخس در مقدمه کتاب درباره این اثر نوشته که داستان‌های این کتاب، هرچند با خام‌دستی کمتری نوشته شده‌اند اما فرقی با داستان‌های کتاب قبلی ندارد. او داستان «فونس، حافظه‌اش» را یک استعاره مفصل و طولانی برای بی‌خوابی نامیده و داستان «مرگ و قطب‌نما» هم با وجود اسم‌های آلمانی و اسکاندیناویی‌اش، در «بوئنوس آیرس رویایی» اتفاق می‌افتد: «جاده پرپیچ‌وخم «رودوتولون» همان «پاسئو دی خولیو» است؛ «تریستل-لی-روی» همان هتلی است که در آن، جلد یازدهم دایره‌المعارفی خیالی به دست هربرت اشه رسید، ولی احتمالا آن را نخواند. پس از نوشته‌شدن این داستان تخیلی، فکر کردم به زحمتش می‌ارزد که زمان و مکان داستان را گسترش دهم: انتقام را می‌توان برای دیگران به ارث گذاشت؛ دوره‌های زمانی را می‌توان به سال محاسبه کرد، شاید هم به قرن؛ اولین حرف یک اسم خاص می‌تواند در ایسلند بر زبان آورده شود، دومی در مکزیک، سومی در هندوستان. آیا نیازی هست که بگویم در میان فرقه‌های حسیدیم هم قدیسانی هستند و قربانی کردن چهار زندگی برای به‌دست‌آوردن چهار حرف مورد نیاز آن اسم، تخیلی است که قالب و ترکیب داستانم ایجاب کرده است؟» داستان «فونس، حافظه‌اش» اینگونه شروع می‌شود: «او را به یاد می‌آورم (با اینکه هیچ حق ندارم این فعل مقدس به‌یادآوردن را بر زبان آورم- فقط یک‌نفر روی زمین این حق را داشت و او هم مرده است) که گل ساعتی تیره رنگی را در دست گرفته بود و طوری به آن نگاه می‌کرد که انگار هیچ وقت کسی آن را آنطور ندیده بود، حتی اگر در همه مدت عمرش، از نخستین پرتو بامداد تا آخرین پرتو غروب به آن خیره می‌شد. او را به یاد می‌آورم؛ چهره خاموش او، قیافه سرخپوست‌وارش و عجیب دوردست‌واربودنش را از پشت دود سیگار. انگشت‌های باریکش را فکر می‌کنم به‌یاد می‌آورم که مانند انگشت‌های چرم‌بافان بود. به‌یاد می‌آورم که در کنار آن دست‌ها، یک فنجان ماته با علامت ساحل شرقی بود. به‌یاد می‌آورم پنجره خانه‌اش را و یک پرده حصیری زردرنگ را با نقاشی مات منظره دریاچه‌ای. صدایش را با وضوح به‌یاد می‌آورم -صدای تودماغی آهسته و خشمگین بزن‌بهادرهای آن روزگار، بدون تهلهجه ایتالیایی که این روزها شنیده می‌شود. من او را فقط سه بار دیدم، آخرین بار در سال ۱۸۸۷... من این فکر را تحسین کردم که همه ما که با او سروکار داشتیم باید چیزی درباره‌اش بنویسیم. شهادت من شاید کوتاه‌ترین (و مسلما بی‌اهمیت‌ترین) مطلب در کتابی باشد که می‌خواهید منتشر کنید، اما بعید است که بی‌طرفانه‌ترین باشد. متاسفانه، من آرژانتینی هستم و این است که ذاتا مدیحه‌سرایی از من برنمی‌آید، در حالی که مدیحه‌سرایی در اروگوئه یک شیوه ادبی الزامی است، مخصوصا وقتی پای یک اروگوئه‌ای در میان باشد.»

در ستایش تاریکی
خورخه لوییس بورخس
مترجم: مانی صالحی علامه
قیمت ۷۵۰۰ تومان

سه روایت از یهودا
خورخه لوییس بورخس
مترجم: مانی صالحی علامه
قیمت ۶۰۰۰ تومان

عطف کتاب

تابستان پردردسر

«سکه‌ای از آسمان»، عنوان کتاب دیگری از رمان‌های نوجوان نشر افق است که به تازگی به چاپ رسیده است. این کتاب نوشته جنیفر ال. هالم، نویسنده آمریکایی است و توسط شهلا انتظاریان به فارسی منتشر شده است. جنیفر ال.هالم در سال ۱۹۶۸ در آمریکا متولد شد و پس از پایان تحصیلاتش در کالج دیکینسون پنسیلوانیا در تلویزیون مشغول به کار شد و بعد به نویسندگی پرداخت. تاکنون بیش از ۳۵ کتاب از این نویسنده آمریکایی منتشر شده که بیشتر آنها در فهرست آثار پرفروش نیویورک تایمز قرار داشته‌اند. رمان‌های او نیز تاکنون سه بار موفق به گرفتن دیپلم افتخار نیوبری شده‌اند. از جمله همین کتاب «سکه‌ای از آسمان» که در سال ۲۰۰۷ این جایزه را برده است.

داستان این کتاب درباره دختری ۱۱ساله است که تابستانی عجیب را می‌گذراند: تابستان سال ۱۹۵۳ برای پنی، دختر ۱۱ساله، پر از چیزهای غافلگیرکننده و ناخوشایند است. او در تابستانی سرشار از بستنی خامه‌ای گردویی، شنا و بیس‌بال به سر می‌برد. اما اوضاع به این سادگی پیش نمی‌رود. اول اینکه نمی‌تواند شنا کند چون مادرش می‌ترسد او بیماری فلج اطفال بگیرد.

مهم‌تر اینکه عموی مورد علاقه‌اش توی اتومبیل زندگی می‌کند. مادربزرگش هم تا حرف از پدر پنی یعنی یکی از پسرهایش می‌شود، گریه سر می‌دهد. دیگر اینکه خانواده پدری و مادری پنی با همدیگر حرف نمی‌زنند.

ادامه از صفحه ۷

آدمی که می‌خواهد متشخص شود

به بیانی دقیق‌تر مرد در برابر عزم آهو چاره‌ای جز تسلیم‌شدن نمی‌بیند، تا قبل از این مرد از آهو تصویری دیگر در ذهن داشت؛ تصویری منفعل که گویا همواره با اوست و هیچ دیگری متمایزی نیست اما اکنون با چهره‌ای دیگر از همسرش روبه‌رو می‌شود؛ چهره‌ای که اگرچه آشنا به نظر می‌آید اما متفاوت می‌نماید، این‌بار دیگر نوبت اوست که مبهوت و منفعل برخورد کند: «آهو با قطعیت کوبنده‌ای که قوی‌ترین اراده‌ها را منکوب می‌کرد به سوی مرد خود شتافت... وقتی که یقه‌اش را گرفت و مثل یک بچه خطاکار به سمت درشکه کشانید، قدرت کوچک‌ترین مقاومت یا حتی اندیشه از وی سلب شده بود.»[۷] «تشخص» آهو به‌یک‌باره مرد را به تامل وامی‌دارد. سیدمیران اکنون همه‌جانبه‌تر به موضوع می‌اندیشد و افق دیدش را وسعت می‌بخشد، دیگر گویی که از رفتن هما که تا به آن حد دوستش می‌داشت ناراحت نیست و پیش خود فکر می‌کند که بگذار برود به امان خدا «من برای او بودم، او برای که بود؟»[۸]

شروع رمان سال ۱۳۱۳ است و پایان آن ورود قوای متفقین به ایران یعنی شهریور ۱۳۲۰. شخصیت‌های رمان شوهر آهوخانم هفت‌سال از عمر خود را درگیر با حوادث زندگی خود و در عین حال در کوران حوادث تاریخی سپری کرده‌اند. هفت‌سال زمان زیادی است که به آدمی فرصت می‌دهد تا تصوراتش را تغییر دهد و چهره‌ای متفاوت از خود در آینه زمان ببیند. علی‌محمد افغانی «تغییر فصل» را در آخرین کلمه‌های رمان خود نیز به نمایش درمی‌آورد. آن‌گاه که آهوخانم متشخص می‌شود و در خانه موقعیتی متفاوت از قبل پیدا می‌کند. این‌بار اوست که درکانون خانه جای گرفته است. کلمات آخر رمان با بیان حال آهوخانم به پایان می‌رسد: «آهوخانم نمی‌دانست بخندد یا بگرید. بی‌شک گوشش عوضی نمی‌شنید. در صدای شوهرش اگر نه هنوز محبت بلکه انس دیرین موج می‌زد.»[۹]

پی‌نوشت:

* به‌نظر می‌رسد انتخاب عنوان «شوهر آهوخانم» برای رمان تاکید بر تمایز آهوخانم نسبت به دیگر شخصیت‌های رمان باشد. با وجود آنکه سیدمیران و هما به اندازه آهوخانم در رمان حضور دارند، نویسنده بر آهوخانم بر تشخص وی به‌عنوان زنی کنشگر تاکید می‌کند.

۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ و ۹) شوهر آهوخانم‌علی‌محمدافغانی.

۳) ژولیا کریستوا مک‌مافی، پارسا

مرور

تازه‌ترین پلیسی‌های «جهان کتاب»

سایه‌ها دیگر نیامدند

رویا آصف‌زاده

«مجموعه نقاب» انتشارات جهان‌کتاب، از معدود مجموعه‌کتاب‌های پلیسی- معمایی است که مدت‌هاست به‌صورت مستمر منتشر می‌شود و تاکنون کتاب‌های زیادی در این مجموعه به چاپ رسیده‌اند. به‌تازگی نیز چند عنوان کتاب دیگر در این مجموعه ترجمه و چاپ شده که در ادامه مروری کوتاه بر آنها شده است.

راز قتل‌های زنجیره‌ای

«مگره دام می‌گسترد»، اثر دیگری است از ژرژ سیمنون که در هشت‌فصل نوشته شده و عباس آگاهی آن را به فارسی ترجمه کرده است. در این کتاب سربازرس مگره با ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای درگیر است؛ قتل‌هایی که قربانیان آن همگی زن‌هایی میانسالند و عجیب اینکه تمام این قتل‌ها در محله‌ای در پاریس به وقوع پیوسته است. قاتل در ابتدای شب دست به کار می‌شود و در قتل‌هایش از چاقو استفاده می‌کند. در همه موارد هم لباس قربانیان پاره‌پاره شده بی‌آنکه به آنها دست‌اندازی شود یا سرقتی از آنان صورت گیرد. بعد از گذشت شش‌ماه از ماجرای این قتل‌ها، مردم پاریس به چنان وحشتی دچار می‌شوند و مساله چنان ابعاد وسیعی به خود می‌گیرد که از آن به‌عنوان مساله ملی مطرح می‌شود. در این مدت نیروهای پلیس در محل وقوع قتل‌ها به‌صورت آماده‌باش حضور دارند و در نقاط مورد شک به‌صورت آشکار و پنهان کشیک می‌دهند تا قاتل را به دام اندازند. مگره فرض‌های گوناگونی را در مورد معمای این قتل‌ها طرح می‌کند و با یک روانکاو صحبت می‌کند. در ادامه تمام محله محاصره می‌شود و حتی دختری از نیروهای پلیس نقش طعمه را بر عهده می‌گیرد تا شاید قاتل به دام افتد.

از می۶۸ تا سقوط دیوار برلین

اولین کتابی که در مجموعه نقاب منتشر شد، «چشم زخم» نوشته پی‌یر بوالو و توماس نارسژاک بود و در ادامه کتاب‌های دیگری از این دو نویسنده در این مجموعه ترجمه و منتشر شد. «مرغان شب» داستان دیگری از بوالو و نارسژاک است که با ترجمه عباس آگاهی منتشر شده است. نقطه شروع داستان این کتاب، شورش دانشجویان و جوانان در می۶۸ پاریس است. خیابان‌های پاریس و به‌خصوص محوطه اطراف دانشگاه سوربن، محل درگیری و زدوخورد نیروهای پلیس و جوانان معترضی است که در پشت سنگرهایشان پناه گرفته‌اند. لامیرو، دانشجوی پزشکی، در این گیرودار با تامارا، دختری روس‌تبار که می‌گوید در رشته حقوق مشغول به تحصیل است آشنا می‌شود و او را که مضروب شده از مهلکه نجات می‌دهد. این آشنایی به دلبستگی ختم می‌شود و در نتیجه لامیرو هم به تشکیلات مخفی‌ای که تامارا در آن عضویت دارد، می‌پیوندد. در این داستان، روال رخدادها خطی افقی را طی نمی‌کند و راوی داستان، دستخوش هیجان‌های روحی، ضمن حکایت سرنوشت حیرت‌انگیز خود مدام بین گذشته و حال در رفت‌وآمد است. حدیث نفس راوی، بین رخدادهای می۶۸ و ۲۱سال بعد، یعنی نوامبر ۱۹۸۹ و سقوط دیوار برلین در نوسان است.

مرد بی‌سر و مجرمانِ قربانی

«تازه آسمان گرگ‌ومیش شده بود که ژول، برادر بزرگ‌تر ندها، روی عرشه کشتی رودخانه‌پیما ظاهر شد؛ اول سرش، بعد شانه‌ها و بالاخره تنه بی‌قواره‌اش. در حالی‌که دست بر موهای شانه‌نشده زردرنگش می‌کشید... چند دقیقه‌ای سپری شد تا او سیگاری بپیچد و آن را در هوای خنک صبحگاهی دود کند و چراغی در کافه کوچک نبش کوچه رکوله روشن شود.» داستان «مِگره و جسد بی‌سر» با این تصاویر آغاز می‌شود. سحرگاه یک روز آرام کنار عرشه کشتی که با کشف جسد مردی میان گل‌ولای کف رودخانه روزی پرآشوب می‌شود. تشخیص هویت جسدی بی‌سر تحقیقات مگره را به راه‌هایی نامعمول می‌کشاند. او در این مسیر به کافه‌ای در بارانداز وارد می‌شود؛ مکانی که یادآور حکایت‌های سال‌های پیش روستایی بسیار دورتر از پاریس است. آدم‌های این داستان شخصیت‌های پیچیده‌ای هستند که پس پشت ظاهری آرام اسرار بسیاری دارند. مگره مانند همیشه ابتدا محیط را می‌شناسد و بعد به تحلیل روانشناختی افراد می‌پردازد تا از این راه مجرم پیدا شود؛ مجرمانی که خود قربانی اجتماع‌اند.

سایه‌ها دیگر نیامدند

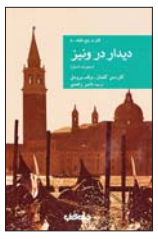

مجموعه داستان «دیدار در ونیز» از مجموعه «قتل در پنج دقیقه» شامل داستان‌های کوتاه جنایی-پلیسی از نویسندگان آلمانی است. کارستن کلمان و ولف برومل، نویسنده – روزنامه‌نگار آلمانی در این مجموعه‌داستان علاوه بر داستان‌هایی از خود، آثار جمعی از نویسندگان دیگر را گرد آورده‌اند و مجموعه‌ای از ۲۰داستان کوتاه جنایی و جذاب را منتشر کرده‌اند. «چشم‌انداز به خانه همسایه»، «مرگ دوستدار حیوانات»، «شاهدی از آن دنیا»، «مردی که چیزی نمی‌دانست»، «پیشگویی قتل»، «دیدار در ونیز»، «کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند» و «شبح» و «طبقه هفتم» برخی از این داستان‌های معمایی- پلیسی است. «حتما علت این حملات کار زیاد بود. شاید هم هوای بد درون دفتر کار. او سیگار می‌کشید، اما هوا را به‌ندرت تازه می‌کرد. ممکن هم بود که قربانی مه دود الکترونیکی و تشعشعات غیرقابل دید کامپیوترش شده باشد. در مورد این خطرات، خود او مقاله‌ای منتشر ساخته بود.» داستان «سایه‌های تیره و تارِ» کارستن کلمان اینطور آغاز می‌شود. آنچه بیش از عارضه بینایی، هولگر تتین را آزار می‌داد اما سایه‌هایی بود که در ذهنش ساخته می‌شد. اولین بارها در جلسه هیات تحریریه بود که سایه‌ها پیش چشمانش ظاهر شدند. و او در میان آن تاریکی درونی از خودش پرسید، چرا همیشه تصمیمات به ضرر اوست و چرا واکنش همیشگی به پیشنهادهای او در مجله این است که، «زمانی آن را اجرا می‌کنیم» اما در ادامه مراجعه او به دکتر و بعدها مرگ غریب دکتر ماجراهای دیگری را پیش می‌کشد. در بازجویی‌های متعدد او تنها از سایه‌های سیاه می‌گوید و از حملات عجیب‌وغریبی که این روزها دچار می‌شود.

– مرگ دکتر فقط یک تصادف بود! دکتر گروند من را معاینه کرد. تشخیص این بود که...

– دکتر گروند مرده است. تا زمانی که یک پزشک دیگر بیماری شما را تایید نکند، نمی‌شود باور کرد که...

در زندان موقت او هر روز منتظر سایه ماند تا بیایند و آن وقت پزشک دیگری بیماری روانی سختش را تشخیص دهد... اما سایه‌ها دیگر نیامدند.